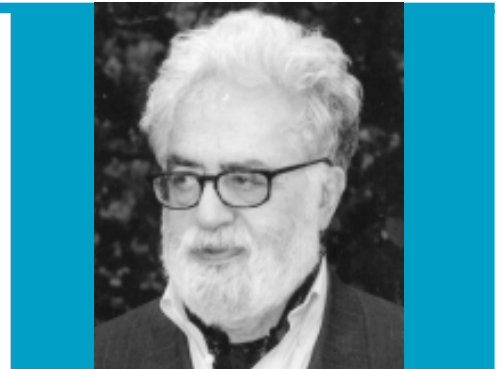




# علل و عوامل اصلی شکست نهضت ملی ایران مصاحبه با دکتر احسان نراقی



گفت و گو: مرتضی رسولی

و صادقانه می‌گفت که این بازی امریکاست و هیچ اصلاتی ندارد. آن زمان شاید شوروی هنوز ماهیت واقعی خود را نشان نداده بود و بسیاری از هواداران هنوز خیال می‌کردند که این کشور مهد آزادی و مدافع ملل مظلوم دنیاست. بنده یادم هست مهندس رضوی که از سران جبهه ملی بود وقتی که نایب رئیس مجلس شد چون کمی تمایلات توده‌ای داشت رسماً در مجلس اعلام کرد که ما اجازه نمی‌دهیم نفت ما به غرب برود و اروپا را سیراب کند. این نوعی جانبداری از بلوک شرق و شوروی بود.

**○ نمایندگان سیاسی، سفیران و کادر وزارت خارجه ایران در خارج از کشور بخصوص در اروپا تا چه اندازه‌ای با سیاست‌های رهبران ملی ایران هماهنگ بودند؟**

○ در سوئیس هنگامی که در اولین نهضت دانشجویی بودم دو ماه بود که روزنامه‌های این کشور شدیدترین حمله‌ها را به ایران می‌کردند بدون اینکه سفارت ایران در سوئیس کمترین دفاعی از ایران بکند چون جرات نداشتند در مقابل انگلستان حرفی بزنند و اصلاً مقابله با سیاست‌های انگلستان

**○ زمانی که طرح ملی شدن صنعت نفت در مجلس به تصویب رسید شما در اروپا به فعالیت‌های دانشجویی اشتغال داشتید بفرمایید که ملی شدن نفت در چه شرایط بین‌المللی انجام گرفت و عکس‌العمل تصویب این طرح میان دانشجویان ایرانی در اروپا چه بود؟**

○ می‌دانید که بعد از جنگ جهانی دوم، انگلستان به تدریج جای خود را به آمریکا می‌داد و هدف شوروی از این پس مبارزه با آمریکا بود. انگلستان به دنبال حفظ منافع نفتی خود در جنوب ایران، در جریان بحران آذربایجان تقریباً مخالفتی با اعطای امتیاز نفت شمال ایران به شوروی نداشت و ناکامی شوروی در کسب امتیازات نفتی بیشتر به جهت سرسختی آمریکا و مخالفت ترومن بود. استخراج نفت در ایران در سالهای آغازین قرن بیستم ایران را در یک موقعیت استثنایی قرار داده بود زیرا یک منبع انرژی قوی بود و اهمیت بین‌المللی داشت. در سالهای پس از جنگ دوم این منبع انرژی وسیله‌ای مهم برای مبارزه با انگلستان قرار گرفت. اهمیت سیاسی نفت برای ایران شبیه کانال سوئز بود برای مصر. همانطور که اشاره کردید من از دو سال قبل از ملی شدن صنعت نفت جزو فعالین دانشجویی در اروپا بودم و مثل خیلی‌ها تمایلات چپی داشتم. موضوع نفت جریانی بود که به کلی مرا از حزب توده و شوروی دور کرد البته قبلاً هم نسبت به درستی نظرات آنان تردید داشتم اما نهضت ملی شدن نفت برای من روشن کرد که تا چه اندازه از حقیقت دورند برای اینکه بخوبی می‌دیدم که حزب توده و شوروی با یک برداشت ایدئولوژیک راجع به نفت و نهضت ملی بر این باورند در یک کشور استعمار زده و وابسته، یک جنبش ملی خودبخود پیدا نمی‌شود و این امپریالیسم است که قصد دارد با جلو انداختن بورژوازی ملی در ایران، پروولتاریا را برای همیشه قلع و قمع کند. از نظر آنان این جنبش چون در چهارچوبهای مارکسیستی نمی‌گنجید هیچ اصلاتی نداشت و نهضت ملی ایران نخستین جنبشی بود که علیه استعمار نو در جهان پیدا شده بود. وقتی که ایرج اسکندری را در پاریس دیدم به کلی این جنبش برایش قابل تصور نبود

کمیسیون ویژه نفت بود و هنوز نخست‌وزیر نشده بود، جالب است که وقتی نامه سفیر را خواندیم دیگر افصح بود. اتفاقاً دکتر مصدق وقتی به نخست‌وزیری منصوب شد اولین سفیری که عزل کرد همین فروهر بود. منظورم این است که در آن روزها دستگاه وزارت خارجه مطلقاً در مسیر اهداف دکتر مصدق و نهضت ملی نفت نبود. شاید ۸۰ درصد از دیپلماتهای ما مثل فروهر فکر می‌کردند و یکی از مشکلات اصلی دکتر مصدق همین بود که بعداً به این دسته از رجال سوء ظن پیدا کرد چون دستگاه دیپلماسی را دنبال خود نمی‌دید. دیپلماتهای ما اصلاً متوجه نبودند که دکتر مصدق چه گرفتاریهایی دارد. دکتر مصدق هم اعتمادی به آنان نداشت برای همین بود که وقتی به آمریکا رفت مانع شرکت نصرالله انتظام در مذاکرات شد که داستان آنرا همه می‌دانند. او به هیچکدام از دیپلماتهای دستگاه وزارت خارجه ایران در آن زمان اعتماد نداشت و این یکی از مشکلاتی بود که این پیرمرد داشت. به هر حال فعالیت دانشجویان در خارج از کشور چنین عکس‌العملی را از سوی دکتر مصدق در پی داشت.

**○ در محیط خارج از ایران چه رابطه‌ای میان انگلستان و آمریکا برقرار بود؟ به هر حال آنچه مسلم است این که آمریکایی‌ها در آغاز با جریان نهضت ملی شدن نفت نظر موافقی داشتند. چگونه این نظر تغییر کرد؟**

○ بله آمریکایی‌ها در ابتدای کار با این جریان نظر موافق داشتند و انگلیس هم از موضع آمریکا ناراحت بود منتهی خوب زورش به آنها نمی‌رسید و به دنبال فرصت بود تا به تدریج روحیه آمریکا را تغییر دهد. پس از اینکه چرچیل از حزب محافظه کار در انگلستان به قدرت رسید وضع تا حدی تغییر کرد. آقای الیهار صالح خودش برایم تعریف کرد: زمانی که سفیر ایران در آمریکا بودم، معاون ترومن در دیداری به من گفت که به مصدق بگویید ما به خاطر شما بیش از این نمی‌توانیم با انگلیس ضدیت کنیم چون این کشور در همه



صحنه‌های جنگ جهانی در کنار ما بوده و در ردیف متحدان ماست، خودتان یک جوری مشکل را با انگلستان حل کنید. تغییر حالت آمریکا یک مقدار به سبب جنگ سرد، شوروی و ترس آمریکا از نفوذ کمونیسم بود، مقداری هم به منافع اقتصادی‌اش مربوط می‌شد.

**○ شما اختلاف میان آیت‌الله کاشانی با دکتر مصدق را چگونه دیدید؟ از چه زمانی شروع شد و بر سر چه موضوعاتی بود؟**

○ بنده در آخر مرداد ۱۳۳۱ از فرنگستان به ایران برگشتم و به علت نسیتی که با مرحوم آیت‌الله کاشانی داشتم از همان روزهای اول در منزل ایشان حضور داشتم. آیت‌الله کاشانی می‌گفت که خبرنگاران و دیپلماتهای خارجی اینجا می‌آیند تو هم بیا و ترجمه کن خوب من هم خیلی علاقه داشتم چون برایم آموزنده بود. منزل ایشان برای من مثل یک کلپ سیاسی بود و همه جور آدم از طبقات مختلف مردم از سران بازار گرفته تا روحانیون و اعضای جبهه ملی، نمایندگان مجلس و کسانی که به نهضت علاقه‌ای داشتند به آنجا آمدند.

برای مقامات سفارت ایران در اروپا قابل تصور نبود. یادم هست در یک روز تعطیل که مصادف با تعطیلات پاک بود جلسه‌ای ترتیب دادیم و عاملش من بودم، در آن جلسه قرار شد با یکی از دوستان نامه‌ای به دکتر مصدق بنویسیم و ایشان را از آنچه که در سوئیس و روزنامه‌های این کشور می‌گذرد آگاه کنیم؛ به ایشان نوشتیم که در روزنامه‌های سوئیس نوشته شده چرا ناوگان دریایی انگلیس نمی‌رود آبادان را بمباران کند، این مردم بی‌سواد و بی‌فرهنگ چه چیز دارند که می‌خواهند نفت خود را ملی کنند؟! وقتی که دانشگاه باز شد و سرکلاس رفتیم جلسه‌ای تشکیل دادیم. در آن جلسه نامه‌ای از ابوالقاسم فروهر سفیر ایران در برن به ما رسید که در آن نوشته بود جلسه شما رسمی نبوده و می‌بایست از دو هفته پیش به ما اعلام می‌کردید، ثانیاً این قبیل حرفها به شما چه مربوط است! این درحالی بود که نامه دکتر مصدق قبل از آن به دست ما رسیده بود و در آن ضمن نهایت تجلیل و تشویق از ما، تاءکید کرده بودند سفرای واقعی ما در خارج از کشور شما هستید.

**○ این مربوط به چه زمانی است؟**  
○ زمانی که دکتر مصدق در مجلس شانزدهم رئیس



## پایندی دکتر مصدق به قانون اساسی

### مصاحبه با نصرت‌الله خازنی رئیس دفتر دکتر مصدق

گفت‌وگو: مرتضی رسولی

**○ جناب آقای خازنی شما که به عنوان رئیس دفتر دکتر مصدق تا آخرین روز زمامداری ایشان از نزدیک شاهد حوادث آن دوران بودید، چه نظری در مورد وقایع روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دارید؟**

○ عرض کنم که عزل دکتر مصدق از سمت نخست‌وزیری در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ بدون تردید با موافقت آمریکا صورت گرفت. ژنرال شوارتسکف و هندرسون سفیر آمریکا در ایران کاملاً در جریان بودند. هندرسون در ملاقات و مذاکره با دکتر مصدق خیلی سعی کرد ایشان را در پذیرفتن فرمان عزل متقاعد کند اما نتیجه‌ای نگرفت. واقعیت این بود که مقامهای آمریکایی دقیقاً محاسبه نکرده بودند که از کجا شروع کنند و به کجا ختم کنند. دکتر مصدق با استناد به این که این فرمان قانونی نیست و شاه حق ندارد بدون رأی مجلس او را از سمت نخست‌وزیری برکنار کند با پیشنهاد هندرسون مخالفت کرد. پس از این، هندرسون دوباره علی پاشا صالح را خدمت دکتر مصدق فرستاد تا بلکه او بتواند کاری کند ولی باز هم دکتر مصدق زیربار نرفت و فرمان عزل را تأیید نکرد. زمانی که نصیری فرمان عزل دکتر مصدق را آورد سرتیپ ممتاز رفت و فرمان را از نصیری گرفت و آورد تسلیم من کرد و من هم آن را به دکتر مصدق نشان دادم و به ایشان گفتم آقا ببینید اینها از شاه سفید مهره گرفته‌اند. دکتر مصدق اولین حرفی که فرمود این بود که شما تحقیق کنید تا معلوم شود اعلیحضرت کجاست. گفتم: آقا من اطلاع دارم که ایشان در کلاردشت هستند. آن شب من چون خیلی خسته بودم فقط ساعتی به منزل آمدم که دوش بگیرم و بلافاصله به نزد دکتر مصدق رفتم. به هرحال پیرو دستور دکتر مصدق با کلاردشت تماس گرفته شد، گفتند: اعلیحضرت با هواپیما به رامسر تشریف برده‌اند. با رامسر تماس گرفتیم، گفتند: در اینجا اعلیحضرت هواپیمای خود را تعویض کردند و نفهمیدیم به کجا تشریف بردند. اول بار خبرگزاری رویتر اعلام کرد هواپیما به مقصد لندن حرکت کرده ولی یکی دوساعت بعد خبر را اصلاح کردند. ساعت ۲ بعدازظهر بود که معلوم شد شاه سر از رم درآورده‌اند.

واقعیت این است که من تصور می‌کنم شاه را واداشتند از ایران خارج شود، علت هم این بود که من عملاً دیده بودم که شاه در مواجهه با دکتر مصدق خیلی تحت تأثیر ایشان قرار می‌گیرد. شاه خوب می‌دانست که چه قدرتهایی نفت ایران را غارت می‌کنند ولی نمی‌توانست تحمل کند که او را به حساب نمی‌آورند. از سوی دیگر شاه فهمیده بود که کار نفت به بن‌بست کشیده و انگلیسی‌ها به هیچ قیمتی

آیت‌الله کاشانی نسبت به خود بهره گرفت مثل این که تجربه ثابت کرده مخالفت اشخاصی که برای نان مبارزه نمی‌کنند وقتی در موضع مخالفت قرار می‌گیرند دیگر کسی جلودارشان نمی‌شود. البته زمانی که دکتر فاطمی به وزارت خارجه منصوب شد با افکار خاص خودش این جریان اختلاف را تشدید کرد.

**○ از جریان نهم اسفند ۱۳۳۱ چه اطلاعی دارید؟**  
○ من روز نهم اسفند پیش آقای کاشانی بودم از صبح اول وقت تا ساعت ۲ یا ۳ بعدازظهر واقعه نهم اسفند یک وسیله‌ای شد که جریان اختلافات تشدید شود برای این که هیچکس نمی‌دانست که شاه قصد ترک ایران را دارد و دکتر مصدق این موضوع را مخفی نگاه داشته بود زیرا می‌ترسید که دیگران یعنی مخالفان فتنه انگیزی کنند. برای فتنه انگیزان این خبر یک وسیله‌ای شد تا هرکدام خیالاتی در سر بپروانند.  
**○ یک بخشی از مخالفت‌ها در درون جبهه ملی هم وجود داشت که کمتر به آن پرداخته شده، منظورم مخالفت تعدادی از همراهان دکتر مصدق با تندروی‌های دکتر فاطمی است آیا شما در این مورد اطلاعاتی دارید؟**

○ بله آقای سپهر ذبیح در کتاب خود «ایران در دوران دکتر مصدق» به این مسئله پرداخته که به نظر من اهمیت زیادی دارد. او که از دوستان دکتر فاطمی بوده به شرح گفت و گوی خود با فاطمی در اوایل مرداد ۱۳۳۲ اشاره می‌کند و می‌گوید عقیده فاطمی درباره انشعاب رهبران برجسته جبهه ملی از آن، این بود که جدا شدن آنان سبب تحکیم حکومت ملی می‌شود چرا که اغلب آنان افراد فرصت طلبی هستند که به خاطر منافع شخصی و سیاسی، به مصدق پیوسته بودند. فاطمی اطمینان داشت که اکثریت عمده طرفداران دکتر مصدق، انشعاب کنندگان را به عنوان «خائن» محکوم می‌کنند. فاطمی، افرادی مانند کاشانی و دکتر بقایی و مکی را ناچیز می‌شمرد و عقیده داشت که گذشته سیاسی آنان ثابت می‌کند که آدم‌هایی فرصت طلب بوده و از لحاظ سیاسی قابل اعتماد نیستند. در مورد فعالیت‌های حزب توده دکتر فاطمی خطر این حزب را در تشدید نابسامانی‌های داخلی دست کم می‌گرفت و از رهبران درجه دوم حزب با کلمات تحقیر آمیزی یاد می‌کرد. از نظر فاطمی غرب عامداً خطر حزب توده را بزرگ جلوه می‌داد تا گروه‌های محافظه کار ایران را بترساند. از سوی دیگر دکتر فاطمی عقیده داشت شاه از لحاظ قدرت توطئه چینی علیه مصدق در وضع بهتری از روزهای پیش از قیام سی تیر قرار ندارد. او بر این باور بود که مصدق می‌تواند روی دست سایر سیاستمداران بلند شود و آنها را از میدان بیرون کند و تلاش‌های شاه برای جدا کردن افرادی مانند دکتر بقایی و آیت‌الله کاشانی از جبهه ملی عملاً بهره بیشتری را نصیب مصدق می‌کند. پیشامدهایی که به سقوط حکومت مصدق انجامید نشان داد که دکتر فاطمی تا آخرین روزهای نخست‌وزیری دکتر مصدق هنوز نظرات خوش‌بینانه‌ای داشت، در حالی که ارزیابی‌های او در بسیاری از موارد درست نبوده است. او نابسامانی‌های داخلی و نارضایتی‌های را اهمیتی نمی‌داد و اعتقاد داشت مملکت ما قرن‌ها بدون نفت زندگی کرده و حالا هم می‌تواند. شاید غلطترین محاسبه فاطمی، مربوط به حمایت مردم از جبهه ملی و عدم فعالیت حزب توده بود. در صورتی که مردم دیگر خسته شده بودند. به نظر من هم مصدق، بیش از حزب توده با شاه و انگلستان دشمن بود.

هنوز میان سران نهضت روابط صمیمانه‌ای برقرار بود. اما منزل دکتر مصدق چنین وضعی نداشت و بیشتر جلسات رسمی در آنجا برقرار بود.

زمانی که دکتر مصدق لایحه اختیارات را در اواسط مرداد به مجلس برد هر چند مجلس هم با آن موافقت کرد اما کم‌کم زمره‌های مخالفت شنیده شد. البته مخالفت جدی آیت‌الله کاشانی زمانی بود که دکتر مصدق درخواست تمدید اختیارات برای مدت یکسال دیگر کرد. مسئله به این صورت بود که مخالفین و تعدادی از نمایندگان مجلس پیش آقای کاشانی می‌آمدند و اظهار نارضایتی می‌کردند. آیت‌الله کاشانی مخالفتی با تصویب این لایحه در نوبت اول نداشت چون وضعیت بحرانی کشور را خوب درک می‌کرد ولی تمدید آن را برای یکسال دیگر تحمل نمی‌کرد. البته باید پذیرفت که دکتر مصدق وقتی که اختیارات را از مجلس گرفت توانست قوانینی را تصویب کند که هر اصلاح طلبی آن را آرزو می‌کرد یعنی نمی‌خواست که از این قدرت به نفع خود سوء استفاده کند و بارها تأکید می‌کرد که من مستبد نیستم. او روحیه‌ای داشت که می‌گفت مجلس در شرایطی است که مانع تصویب این قوانین است. این یکی از موارد اختلافی بود که میان آقای کاشانی و دکتر مصدق به وجود آمد. اختلاف دیگر بر سر موضوع انتصابات دکتر مصدق بود. آقای کاشانی می‌گفت: شما همیشه می‌گفتید که تا قبل از من تمام نخست‌وزیران آلت سفارت انگلیس بودند حالا چطور شما خودتان سهام‌السلطان بیات را که با شما نسبت فامیلی دارد در رأس هیئت مدیره شرکت نفت قرار دادی. با انتصاب سرلشکر محمد دفتری به عنوان رئیس گارد مسلح هم مخالفت کرد چون زمانی که می‌خواستند آقای کاشانی را تبعید کنند او به عنوان فرمانده دژبان، ایشان را با رفتاری توهین آمیز دستگیر کرد و آقای کاشانی هم از او خیلی دلخور بود. در مورد انتصاب رضا فلاح در شرکت نفت هم مخالفت کردند چون معتقد بودند او نشان زانوبند حمایت از ملکه انگلیس گرفته و شایسته نیست به عنوان مشاور نزدیک در امور نفتی تعیین شود. در شرکت نفت افرادی همچون مهندس پرخیده و حسن نودری نظر مساعدی نسبت به فلاح نداشتند و او را انگلوفیل می‌شناختند. این مخالفت‌ها کم‌کم علنی شد و کار به جایی رسید که یک روز در منزل ما که آیت‌الله کاشانی هم حضور داشت و همه برای صرف ناهار دعوت داشتند پدر و عموی من که با ایشان فامیل بودند و در واقع با ایشان بزرگ شده بودند به ایشان پیشنهاد کردند ما ترتیبی دادیم که شما برای معالجه به فرانسه بروید، گذرنامه و ویزا هم برای شما آماده کرده‌ایم. ایشان گفت بهتر است در این مورد با دکتر مصدق مشورت کنم، پس از مشورت دکتر مصدق به ایشان می‌گوید شما باید در ایران باشید و از این قبیل حرفها. بدین‌ها که در اطراف آقای کاشانی بودند می‌گفتند که دکتر مصدق می‌خواهد شما بمانید چون اختلاف به جای باریک کشیده خواهد شد و مصدق قصد دارد از محبوبیتی که دارید کاسته شود، در حالی که در چنین نزاع و کشمکش معلوم نیست اگر آقای کاشانی تضعیف می‌شد این به نفع مصدق باشد.

**○ به نظر شما چه کسانی بیشتر به اختلافات دامن می‌زدند؟**

○ به نظر من دکتر بقایی با موضعی که داشت عاملی شد برای تشدید اختلاف. او آدم سرسخت و لجوجی بود و از زمانی که در مجلس پانزدهم لایحه نفت مطرح شد و نمایندگان اقلیت بخصوص مکی در برابر تصویب لایحه الحاقی گس - گلشانیان مقاومت کردند بقایی به آیت‌الله کاشانی خیلی نزدیک شد. زمانی که بقایی در موضع مخالف دکتر مصدق قرار گرفت با سرسختی و لجاجتی که از خود نشان داد از علاقه

